



سر مقاله:

برگی از

جاذبه‌های فکری

شهید مطهری (۲)

رساله علم‌انسانی

قرآن، چشمه همیشه جوشان

قرآن، معجزه است، برای همه نسلها و عصرها.

بر هر نسلی که بتابد، آرام و فرار را از آن می گیرد، به تکاپو وامی داردش، به جست و جوی راه تعالی و کمال.

مشعلهایی را فراراهش برمی افروزد، تا در پرتو آنها، ظلام شب را بشکند، سپیده را بگشاید و روز را، خود، از شب بیرون بکشد و با تکیه بر دانش، بینش و ایمان زلالی که به او ارزانی داشته شده، اورنگ روشنایی را نگهبانی کند، به زندگی معنی ببخشد و برای فراچنگ آوردن سعادت و زندگی در بهشت معنی، با دیو و دَد، با هر تبهکار تبهکام، با هر غول سیه روز سیه روی، با هر چه تباهی، دونی، سیاهی و پستی است، قهرمانانه بستیزد.

بر مشرق هر جانی که بدمد، دردمندش می سازد و از برهوت و همناک بی دردی می رهاندش و سوز و گداز را به جانش فرومی باراند، جان شیفته اش می کند. عشق به حق را در جام وجودش می ریزاند، دما دم، همه گاه، هنگام و بی هنگام. شعله های هجران و درد جدایی از ذات حق، در جانش زبانه می کشند. این هجران است که او را به هجرت بزرگ از خویش و دنیایی که بر گرد او حلقه زده و دست و پای او را بسته، وامی دارد و سرانجام، در راهی گام می گذارد که به آستان قرب حق می انجامد.

قرآن، رستاخیز جانهاست. جانهای غنوده و در خواب رفته و به کنار مانده از برکه‌های زلال و چشمه‌ساران معنی و گرفتار در برهوت دنیا را چشم می‌گشاید و از زلال معنی به کام‌شان می‌چشانند و چنان هنگامه‌ای در دید و دل آنها پدید می‌آورد که نادیدنیها را می‌بینند و نانیوشیدنیها را می‌نیوشند و دیده را به زیباییها می‌دوزند و از زشتیها برمی‌گیرند و به حق دل می‌سپارند و از ناحق دل می‌برند و از حق فروتنانه فرمان می‌برند و از باطل، شجاعانه سر برمی‌تابند.

قرآن، بهار دلهاست، کاری با دل می‌کند که بهار با طبیعت. با بوی خوشی که می‌پراکند، با نسیم جان‌پرور، روح افزا و دل‌انگیزی که می‌وزاند، با آب حیاتی که می‌افشانند، با نغمه‌هایی که می‌سراید، با بارانهایی که می‌باراند، با جویبارانی که جاری می‌سازد، با بنفشه‌زارانی که پدید می‌آورد، دل‌های مرده و گرفتار در یخبندان دی را حیات می‌بخشد و خیمه و خرگاه زمستان را برمی‌چیند و رایت بهاران را برمی‌افزاد، از رنگارنگ گلها، گوناگون چشمه‌ها.

قرآن، بر بام هر سرزمینی که بشکند، می‌شکوفاند، طوفان پدید می‌آورد، امواج را در هم می‌کوبد، از هر موجی موجها می‌زایاند، همه چیز و هر کس را به حرکت درمی‌آورد، با صغیر خود رخوت زدگان را برمی‌انگیزاند.

قله‌های بلند عزت، مجد و سعادت را دست یافتنی می‌نماید، دشواریها را آسان، جاده‌های ناهموار و دشوار گذر را هموار.

شهامت می‌بخشد. ترس از مرگ و رویارویی با دشمن غدار و زورمند را از ساحت دل می‌تاراند و انسان جان‌گرفته در پرتو خود را برای میدان‌داری، میان‌داری، حرکت، پوش و گام‌گذاردن در آوردگاه‌های سهمگین و گلاویز شدن با یلان و پیل‌تان سپاه دشمن آماده می‌سازد و با الگوهای درخشان، خیزش آفرین، چون موسی و ابراهیم به قلب قوت می‌بخشد و هراس از

تنهایی، بی کسی، بی یابری و قدرت و هیمنه دشمن را در آورده گاه مرگ و زندگی، توحید و شرك، از صفحه قلب می زداید و از انسان پست انگاشته شده و توسری خورده، ناتوان، بی جایگاه و بی منزلت اجتماعی و خانوادگی، انسانی والا، شجاع و اهل خطر می سازد.

قرآن، همیشه نو است و چشمه همیشه جوشان و پایان ناپذیر و به دور از گزند باد و باران. گردش زمان و روز و شب، که بر همه چیز غبار کهنگی می افشانند و از گردونه زندگی خارج شان می سازد، به این قله بلند و سر به فلک سوده و همه گاه نورافشان، شمیم افزا و چشم نواز، دست نمی تواند یازد که از قلمرو قدرت و سیطره اش خارج است.

این آبشار بلند معنی، از آسمانها سرچشمه می گیرد، از این روی نمی خوشد، پایان نمی پذیرد، از فوران و سریان باز نمی ایستد، از خنکا و روح افزایی و شادابی آفرینی آن، آبی کاسته نمی شود، زمزمه کنان، دشت سینه ها را می شکافد و به پیش می رود، پردیسه ها و بوستانهای جدید پدید می آورد، بارنگارنگ گلها. بسان طبیعت است، پر از رمز و راز، پر از نکته های دشواریاب، پر از معما و پر از شگفتیها. هر زمانی، دانش زمان، دستاورد علمی بشر، به بخشی از آن ژرفاها و رمز و رازها راه می یابد و با تلاش عالمانه و دقیق و موشکافانه انسان، پرده از رخ خود برمی دارد، آن هم نه از تمام رخ که از پاره ای از آن. هرچه دانش پیش تر پیش برود و قله های برافراشته تری را درنوردد و راه های نوتری را درپیماید، بیش تر می تواند از این ماه خوش چهر، پرده بردارد و زوایای تاریک زندگی خود را با آن روشن کند.

از این روست وقتی از امام صادق (ع) می پرسند:

«مابال القرآن لایزید بالنشر والدراسة الاغضاضة؟»

چرا قرآن، هر چه بیش تر خوانده و تدبیر می شود، بر شادابی و تازگی آن افزوده می گردد؟

می فرماید:

«لأنه لم ينزل لزمان دون زمان ولا لناس دون ناس ولذلك ففى كل زمان جديد وعند كل ناس غضب»^۱
از آن جهت است که قرآن برای یک زمان دون زمان دیگر و برای مردمی دون مردم دیگر، فرو فرستاده نشده است. از این روی، در هر زمانی نو است و نزد هر مردمی تازه است.

قرآن، صحیفه دانش است. هر سطری از آن، رهنمون به قله ای افرشته و با چشم اندازی بس گسترده است. آن گاه که برای شناخت خداوند و پی بردن به قدرت آن قادر بی همتا و بی انباز، کتاب طبیعت را می گشاید، صحنه های بس بدیع و شگفت انگیزی می آفریند که فهم و درک آنها به تلاش گسترده علمی نیاز دارد و بالا رفتن دانش انسان. از این روی، قرآن، به اندیشیدن و درنگ و رزیدن سخت اهمیت می دهد و انسان را متوجه پدیده های طبیعت می کند، آیاتی که کشف و شناخت آنها، چشم انسان را می گشاید، پرده های جهل را می برد، تاریکی را می زداید و روشنایی را می گستراند و انسان را به پایه ای از آگاهی بالا می برد که درمی یابد سازمانی که حاکم بر آفرینش حیات و حفظ آن است، بسیار بسیار پیچیده است و از خرد به دور است که آن را صدفه انگاشت. قرآن با اشاره به قانونهای حاکم بر هستی، دوره های ششگانه آفرینش، آفرینش زمین و آسمان، اجرام سماوی: خورشید و ماه، ستارگان، سیارات، زمین: جریان آبها و دریاها، پستی و بلندیها و جو زمین، گیاهان و جانوران: منشأ حیات، طایفه نباتات، تولید مثل نباتات، جانوران، تولید مثل جانوران،

جامعه حیوانات، زنبورها، عنکبوتها و پرندگان، عوامل تشکیل دهنده شیر حیوانی، آفرینش انسان، تولیدمثل انسان: باروری، ماهیت مایع بارورکننده، تحول، یا تطور جنین و ... انسان مسلمان را برانگیخت که به کندوکاو علمی دقیق و همه سویه پردازد و برای رسیدن به معارف قرآنی، نهضت بزرگ علمی را بنیان گذارد که گذاشت و با این حرکت بزرگ و بنیادین، جهان را به شاهرآه دانش کشاند و انقلاب علمی شگفتی پدید آورد.

از این چشمه زلال، از این کتاب در دسترس و با زبان رسا و گویا، باید تشنگی را فرو نشانند، بهره برد، راه های دانش را به روی خود گشود، اندرزهای آن را به گوش جان نویشد، دل را در پرتو درخششهای آن از تاریکی به در آورد، از هوا و هوسها پیراست و جامعه ای نوین زیر آبشار بلند آن بر پایه دانش و ایمان بنیان گذارد.

از این چشمه زلال، کوثر همیشه جاری، باید دما دم لبالب شد. این کتاب در دسترس را باید آن به آن گشود، تا گره از کار بسته بگشاید، نیازها را پاسخ گوید، دردها را شفا دهد، سینه ها و قلبها را از شمیم بهشتی بیاگند و دل را از هر کینه ای پیراید.

باید به آن آویخت، به آبه آبه آن چنگ زد، تا از گردابها رهایی یافت، از دره های هول انگیز دنیا به در آمد که ریسمان استوار خدا در زمین است.

کزیهای فکر و اندیشه، اداره زندگی و جامعه، معیشت و سیاست را باید با این شاقول، معیار و تراز راست گردانید و آن به آن سسنجید؛ زیرا که هیچ گاه کزی به آن راه نمی یابد و آماج کزیها قرار نمی گیرد، به کزراه نمی افتد که حالت تراز بودن خود را از دست بدهد و نتوان از آن برای تعادل فکر و جامعه بهره برد.

تنها جامعه و امتی به تاریکی فرو نمی رود، گردبادها او را از این سوی به آن سوی پرتاب نمی کنند، کژ نمی شود به بیراهه نمی افتد به بیماریهای مهلک گرفتار نمی آید، باطل تار و پود آن را از هم نمی درد، هدفها و برنامه های راهبردی اش کهنه نمی گردد، زلال و شاداب در عرصه های گوناگون به پیش می رود و همیشه و همه گاه حرف تازه دارد و از دیگران پیش می افتد و به قله های برافراشته سروری و مجد فرامی رود، که قرآن را مدار حرکت، خیزش و تکاپوی خویش قرار دهد. کتاب زندگی باشد، پیشاپیش کاروان به امتزاز درآید و قلب و مغز کاروانیان در جهتی قرار بگیرد که آن گرانمایه کتاب می نمایاند. بدین جهت است که مولی و سرور قرآن مداران، علی بن ابی طالب به امت اسلامی سفارش می فرماید:

«بر شما باد به کتاب خدا که ریسمان استوار است و نور آشکار است و درمانی است سوددهنده و تشنگی را فرو نشاننده، چنگ در زتنده و نگهدارنده و در آویزنده، را نجات بخشنده .
نه کج شود، تا راستش گردانند و نه به باطل گراید تا آن را برگردانند. کهنه نگردد به روزگار، نه از خواندن و نه از شنیدن بسیار. راست گفت آن که سخن گفت از روی قرآن و آن که بدان رفتار کرد، پیش افتاد از دیگران.»^۱

قرآن، سخن نمی گوید، مگر با اهل راز. پرده از اسرار خود بر نمی دارد، مگر با صاحبان سر، دانش آموختگان مکتب وحی، زبان آشنایان وحی، آگاهان به دقیقه ها، رمزها و رازها، دارندگان کلید فهم قرآن.

آنان که نسیم وحی، بام و شام، شبان و روزان، روح و جان شان را نوازیده، شمیم وحی ژرفای دل و اندیشه شان را عبیر آگین ساخته است.
آنان که در پردیس وحی روئیده، شکوفیده و بالیده اند و بارها و بارها به

آبشخور وحی فرورفته و ساغر ساغر از فرات آن نوشیده و تشنگی خود را با آن زلال خوشگوار فرو نشانده اند.

علی بن ابی طالب (ع) شکوفیده این پردیس است و آشنای به زیباییها، شکوه ها و راز و رمزهای آن که خود می فرماید:

«هیچ آیه ای از قرآن بر رسول خدا (ص) نازل نشد، مگر این که بر من خواند و تفسیر فرمود، تا آن را به خط خود نوشتم و حضرتش تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و منشابه و خاص و عام آن را به من بیاموخت و از خدای درخواست کرد که قدرت فهم و حفظ آن را به من مرحمت فرماید.»^۱

و می افزاید:

«رسول خدا (ص) همه اوامر و نواهی و حلالها و حرامهای الهی، خواه مربوط به مسائل زمان حال و خواه مربوط به مسائل آینده و نیز آن چه در کتابهای آسمانی بر پیامبران گذشته نازل شده و از اطاعت و معصیت خدا آگاهشان ساخته بود، همه و همه را به من تعلیم فرمود و من هم، تمام آنها را به خاطر سپردم و حتی یک حرف آن را فراموش نکردم.

سپس، دستش را بر سینه ام نهاد و از خدا خواست تا قلبم را از دانش و فهم و حکمت و نور لبریز سازد.»^۲

علی (ع) نماد و عصاره مکتب وحی است. خداوند محمد (ص) را برگزید تا سخن خود را بر سینه اش جاری کند و به دستور و اذن خداوند، مصطفی، مرتضی را برگزید، تا محرم اسرار خود سازد و روز و شب، شمیم گلزار وحی را به سینه اش بیفشاند، تا شایستگی یابد گنجینه اسرار حق گردد و راز و رمز و دقیقه های قرآن را از آبشار سینه خود، به سینه فرزندان

معصوم اش سریان دهد و مردم و باورمندان از این چشمه سارها، صراحی خود را لبالب سازند.

پس تفسیر و تأویل قرآن، بسان خود قرآن، بیاید از آسمان فروریزد، از سینه برگزیده خدا، محمد (ص). هر سخنی در باره قرآن، هر تفسیری از آیه های قرآن، از چشمه سار محمدی باید سرچشمه بگیرد که اعتبار داشته باشد.

قرآن با کسی سخن نمی گوید، مگر از این راه و با این حنجره مقدس و حنجره کسی که از آن بزرگوار آموزش دیده باشد. روی همین اصل و قاعده است که مولای پرهیزگاران، علی (ع) می فرماید:

«ذلک القرآن فاستنطقوه ولن ینطق ولكن أخبرکم عنه . ألا إن فیه

علم ما یأتی والحديث عن الماضي و دواء داءکم و نظم ما بینکم .»^۲

آن - کتاب خداست - قرآن، از آن بخواهید تا سخن گوید. و

هرگز سخن نگوید. اما من شما را از آن خیر می دهم. بدانید که

در قرآن، علم آینده است و حدیث گذشته. درد شما را درمان

است و راه سامان دادن کارتان در آن است.

حضرت در این فراز، راه را برای امت اسلامی می نمایاند، راه دستیابی به

دفینه های قرآن. دفینه هایی که با کشف آنها، حال امت اسلامی دگرگون

می شود و به آسانی می تواند گام در روشنائی دانش بگذارد، دانش فردا،

دردهای خود را درمان کند و به کارهای خود سامان دهد.

آن راه روشن و خوش سرانجام، که امت اسلامی را به درون قرآن می برد

و از آن جا به اوج تعالی، مکتبی است که بر مدار اندیشه علی (ع) می گردد،

همانا مکتب اهل بیت.

رمز قرآن در این مکتب است. در پرتو این مکتب است که می توان نقیبی به

قرآن زد و از آن دریای نور، قبسی بر گرفت و دنیای خود را روشن کرد.

علی (ع) در جای جای نهج البلاغه، رایت اهل بیت را برمی افرازد، مشعلهای روشنایی آفرین این خاندان را برمی افروزد و فراراه کاروان امت اسلامی می تاباند، تا کاروان راه گم نکند، به بیراهه نیفتد و گرفتار شبههای بی پایان نگردد.

آن بزرگوار، با بیان ویژگیهای روشنایی آفرین خاندان رسول گرامی، امت اسلامی را و تک تک مسلمانان را پرهیز می دهد از این که برای آشنایی با قرآن، تفسیر، فهم و دریافت آن، به نزد کورانندیشان، تاریک فکran، بیغوله بانان و قصه پردازان بروند که تاریکی بر تاریکی خواهند افزود و نادانی بر نادانی. قرآن را باید در روشنایی اندیشه خاندان رسول معنی کرد، فهمید و دریافت و در تفسیر آن پرداخت؛ چرا که ایشان:

«موضع سرّه و لجاُ أمره و حبیبةُ علمه و موئل حکمه و كهوف کُتبه . و جبال دینه بهم اقام ائمتناَ ظهره و اذهب ارتعادَ قرائسه .»^۵
 [اهل بیت] جایگاه راز خدا، پناهگاه دین او، صندوق علم او، مرجع حکم او گنجینه های کتابهای او، و کوه های دین او می باشند. به وسیله آنان پشت دین را راست کرد و ثابت و پایرجا ساخت.

یا می فرماید:
 «نحن الشعار والاصحاب والخزنة والابواب لا تؤتی البیوت الامن ابوابها فمن اتاها من غیر ابوابها سمي سارقا.»^۶
 ما خاصگان، و یاران و گنجوران نبوت و درهای رسالتیم. در خانه ها جز از درهای آن نتوان در شد و آن که جز از در، به خانه درآمد، به دزدی سمر شد.

یا می فرماید:
 «نحن شجرة النبوة و محط الرساله و مختلف الملائکه و معادن

العلم وینابیع الحكم^۷

ما درخت نبوتیم و فرود آمدن نگاه رسالت و جای آمد و شد فرشتگان رحمت و کانهای دانش و چشمه سارهای بیش.

شهید مطهری، که این شماره را با برگی از اندیشه های ناب و قرآنی او آذین بسته ایم، در این مکتب پرورش یافته و دانش آموخته بود. جام جان اش را از چشمه ساران این مکتب لبالب کرده بود.

از این چشم انداز بس زیبا و باشکوه، به آیه آیه قرآن درمی نگریست و به تماشای شگفتیهای آن می پرداخت، پیامهای آن را می نیوشید و از موسیقیار آن لذت می برد.

از این آستان به بارگاه پر جلال قرآن نیاز می برد و آرام نمی گرفت، تا پاسخ نیازهای خود و جامعه اش را درمی یافت، پاسخهای نو، دگرگون آفرین و راه گشا.

او به رواق قرآن از دری وارد می شد که اهل بیت گشوده بودند؛ دری که روح بود و جلای جان و صفای باطن. دری که نسیم آن دل انگیز بود، خستگی زدا، شادابی افزا، یأس زدا و امیدافزا. دری که شمیم آن سُکرآور بود، آرام و قرار را از جان می گرفت، شیفته اش می کرد و بال پروازش می داد، نیرویی که بتواند از کالبد خاکی برهد و در آسمان بی انتهای معنویت پرواز کند.

بر کرانه هر برکه ای از برکه های قرآن که فرود می آمد تا تشنگی فرو نشاند، خیمه می افراخت تا لختی بیاساید و مشعل می افروخت تا در پرتو آن بیندیشد، به تلاش برمی خاست نشانی از اهل بیت بیابد، راهنمایی که کوی آن دلبران را نشان اش دهد، از شمیم جان آنان به جان اش بیفشاند.

بی پرتوگیری از کلام معصوم، وارد صحن و سرای قرآن نمی شد که

می دانست ره به جایی نمی برد و بارقه هیچ آیه ای چشم دل اش را روشن نمی کند. پرتوگیری از سخنان پیامبر (ص) را شرط گام گذاردن در این راه می دانست که قرآن با شرح و بیان و رازگشایی آن نگار، رخ می نماید و نقاب از چهره برمی افکند و زیباییهای سعادت آفرین و روح افزای خود را، یکی پس از دیگری جلوه گر می سازد.

هر تفسیری، هر برداشتی، هر نگاهی، ناگزیر باید در شعاع نور وجود او باشد و از این چشمه خورشید، سرچشمه بگیرد، و گرنه تاریکی است و به اندیشه های واهی می انجامد و سر از نجسیم درمی آورد و گرفتاری در گرداب سخت هولناک اسرائیلیات.

خداوند در قرآن، رسالت و وظیفه پیامبر می داند که این آفتاب تابان را به زوایای تاریک زندگیها، روحها و خردها بتاباند، تا چشمه چشمه خورشید از آن کوهساران برمد.

«وانزلنا الیک الذکر لنبین ما انزل الیهم»^۸

و به سوری تو قرآن فرو فرستاده ایم، تا برای کسان بازنمایی آن چه را به سوی شان فرو فرستاده شده است.

«هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته ویزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه.»^۹

اوست که در میان مردمی درس ناخوانده هم از خودشان پیامبری فرستاد که سخنان او را برایشان برمی خواند و پاک شان می کند و نامه و اندرزشان می آموزد.

این آفتاب غروب نمی کند، از سینه ای به سینه دیگری می تابد. این چشمه نمی خشکد، از دشتی به دشتی دیگر سریان می یابد.

سینه های آماده، صیقل خورده، برتابنده سخن سنگین: (هدایت گری،

حرکت دادن انسان از منزل نفس، به سوی منزل حق، از خودی رها شدن به حق رساندن، از درون خودش، علیه خودش برانگیختن) این سینه ها شایستگی دارند سینه سینا باشند، سخن سنگینی را که خداوند بر سینه پیامبر فرود آورده (انا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً) برتابند و در جان و روح مردمان جاری سازند.

استاد شهید، این باورِ راستین و روشن و رخشان را در طلیعه تفسیر خود، آن گاه که شرطهای ضروری شناخت قرآن را می شمرد، چنین بازتاب می دهد:

«طبق نظر قرآن، پیامبر اکرم خود مبین و مفسر این کتاب است و

آن چه از پیامبر رسیده، ما را در تفسیر قرآن یاری می دهد و اما بر

ما که شیعه هستیم و به ائمه اطهار معتقدیم و اعتقاد داریم آن چه را

که پیامبر از ناحیه خدا داشته، به اوصیای گرامی اش منتقل کرده

است، روایات معتبری که از ائمه رسیده نیز، همان اعتبار روایات

معتبری را دارد که از ناحیه رسول خدا رسیده است. و لهذا،

روایات موثق ائمه، کمک بزرگی است در راه شناخت قرآن.»^{۱۰}

و یا در گاه بررسی «سیاست قرآن بر نیزه کردن» معاویه، یادآور می شود:

باید از این رویداد، که کم و بیش در درازای تاریخ اسلام، رایج بوده، درس

عبرت گرفت. از جمله از راهنماییهای اهل قرآن، که راسخان در علم

قرآن اند، بهره گرفت، تا به وادی باطل در نیفتاد:

«باید کوشش کنیم طرز استنباط مان از قرآن صحیح باشد. قرآن

آن گاه راهنما و هادی است که مورد تدبیر صحیح واقع شود،

عالمانه تفسیر شود، از راهنماییهای اهل قرآن که راسخین در

علم قرآن اند بهره گرفته شود. تا طرز استنباط ما از قرآن،

صحیح نباشد و تاراه و رسم استفاده از قرآن را نیاموزیم از آن

بهره مند نخواهیم گشت.»^{۱۱}

استاد شهید، اهل بیت شناس بود. درک زیبا و روشنی از اهل بیت داشت و جایگاه والای آنان را در دین می دانست و با راهنمایی آن مشعلهای فروزان، نقب به روشنایی قرآن می زد و پیامهای روشنایی آفرین را برای به تنگ آمدگان از تاریکی و سیاهی و خسته شدگان از شبهای بی پایان، از این سفر دراز و هیجان انگیز، به ارمغان می آورد.

او مصداق این سخن بلند مولی، امیرالمؤمنین بود که می فرماید:

«قد نصب نفسه لله سبحانه فی ارفع الامور من اصدار کلّ وارد علیه و تصیر کل فرع الی اصله.»^{۱۲}

خود را در فرمان خدا گذاشت و بر گزاردن برترین وظیفه ها همت گماشت. چنانکه هر مشکلی که پیش آید، باز نماید و در آن نماند و هر فرعی را به اصل آن بازگرداند.

کارگاه فکری و روحی شگفتی داشت و پرسشها و دشواریهای فکری را حل ناشده بیرون نمی داد. در پرتو خرد به قله ای دست یافته بود که چشمه خورشید را به آسانی می دید و نور و گرمای آن را در جان و روح خویش احساس می کرد و به چنان درک روشنی که می دانست هر فرع و شاخه ای را با کدام تنه و ریشه پیونداند و هر جزئی را به کدام اصل برگرداند. این مهم، روح تفسیر است. تفسیر، بدون این روح و کار فنی، عالمانه و دقیق که از خردی ناب و دانشی روشن و گسترده و روحی زلال ساخته است، مرده است، نه تازگی دارد و نه تازگی می آفریند، نه روح دارد و نه می تواند در کالبدها روح بدمد.

فرارفتن به این قله و نمایاندن جاودانگی قرآن، کار هرکسی نیست که دستگاه فکری او دقیق کار کند، بی کاست و فزود بر مدار بچرخد، بلکه

برگرداننده هر
زعمی به اصل تن

دستگاه روحی و معنوی او نیز باید از هر جهت بی عیب و کاست و دارای ساز و برگ لازم برای این عرصه نورانی باشد.

شهید مطهری درباره ویژگیهای چنین عالمی که بناست مشعل اهل بیت را برافروزد و در تفسیر و بیان قرآن از آنان پرتو بگیرد و به روشنگری بپردازد و فروع را بر اصول برابر سازد، می نویسد:

«باید آن کسی که خودش را به تعبیر امیرالمؤمنین در ارفع مقامات قرار داده است، مصدر واردات است، کسی که می خواهد فروع را بر اصول تطبیق بکند [قد نصب نفسه لله سبحانه فی ارفع الامور من اصدار کل وارد علیه و تصیر کل فرع الی اصله] مافوق عدالت را واجد باشد. نمی گویم وحی و الهام؛ اما از حدّیک عالم عادی هم باید بالاتر باشد. یک صفا و معنویت و نورانیتی داشته باشد که همان نورانیت، مؤید او باشد و او را تأیید کند. تنها دستگاه فکری او مجهز باشد، کافی نیست، دستگاه روحی و معنوی او هم باید مجهز باشد امام صادق (ع) به یکی از اصحاب خود فرمود:

«انا لَأَعُدُّ الْفَقِيهَ مِنْكُمْ فَفَقِيهًا حَتَّى يَكُونَ مُحَدِّثًا»

ما از شما فقیه‌ای را فقیه نمی‌شماریم، مگر این که محدث باشد.

یعنی از باطن اش با او صحبت شود، خبر به او بدهند، یک چیزهایی به او الهام و تلقین شود.

راوی تعجب کرد و گفت: «او یكونُ الفقيه مُحدِّثًا؟» مگر فقیه هم می‌تواند محدث باشد؟ محدث بودن، شأن پیغمبر و امام

است.

امام فرمود: **يَكُونُ مُقْتَهَمًا، وَالْمَقْتَهَمُ مُحَدَّثٌ.**

تفهیم به او می شود. روحش باز می شود. از باطن یک سعه صدر و نورانیتی به او داده می شود. این خودش محدث بودن است ...

این دیگر اوج مطلب است. این آدمی که این همه صفا و کمال و معنویت و رُقاه معنوی پیدا می کند، آن وقت خودش را در آن بالاترین منصبها نصب می کند، یعنی آن جا دیگر آن شایستگی را دارد که روی آن مسند قرار بگیرد. چه می کند؟ «من اصدار کل وارد علیه» هر چه بر او وارد بکنی صادر می کند. مثل کارخانه ای که از یک طرف مواد خام به او تحویل می دهند و از طرف دیگر مواد ساخته شده پس می دهد. دیگر هر چه از او سؤال کنند می تواند جواب بدهد.

«تصیر کُلِّ فِرْعٍ اِلَى اَصْلِهِ»

آن وقت قادر است که فروع را به اصول برگرداند. اصول را که به او داده اند، خود دین تعلیم داده است. این مرد عالم، این عالم صاحب ضمیر، این شایستگی را پیدا می کند که فروع بی نهایت را، هر چه را که به او عرضه کنند، از اصولی که دین داده است، استخراج بکند و تحویل بدهد. ۱۳

خود چنین بود. هم دستگاه فکری توانا داشت، در هر میدانیه که به جولان می آمد، زیبا و باشکوه میدان داری می کرد، عرصه های نور را یکی پس از دیگری درمی نوردید و نسیم اندیشه ناب خود را می وزاند و هم از دستگاه روحی و معنوی پرکشش، روح افزا و زیبایی برخوردار بود.

هر کس بر برکه اندیشه او فرود آید و جامی از آن بگیرد، این شمیم به

مشام اش خواهد وزید و به زلالی روح او باور خواهد آورد و از روحی چون بلور و این همه رخشان، شگفت زده خواهد شد.

نغمه‌های شاد و سرور انگیز روح او هر گذرنده‌ای را به گوش وامی ایستاند. زخمه‌هایی که او بر تارهای روح خود می‌زد، در دلها شور می‌انگیخت.

او هم زبان عقل را می‌دانست و هم زبان دل را. هم با زبان عقل قرآن آشنا بود و هم با زبان دل آن. هم از زبان عقل برای دریافت و رساندن پیام قرآن بهره می‌برد و هم از زبان دل. با زبان عقل، در عقل و دستگاه خردورزی انسانها شعله می‌افروخت و با زبان دل، دلها را شیدایی می‌کرد.

با موسیقار عقل و دل خود، که از کانون موسیقی قرآن سرچشمه می‌گرفت، متعالی‌ترین غریزه‌ها و احساسهای انسانی را که همانا حس مذهبی و فطرت خداجویی باشد، هدف قرار می‌داد، تا برانگیزاند و در روح و روان پیر و جوان، با آهنگ موزون و خوش قرآن، انقلاب پدید آورد:

«یک وظیفه قرآن، یاد دادن و تعلیم کردن است. در این جهت،

مخاطب قرآن، عقل انسان خواهد بود و قرآن، با زبان منطق و

استدلال با او سخن می‌گوید. اما به جز این زبان، قرآن زبان

دیگری نیز دارد که مخاطب آن، عقل نیست، بلکه دل است و

این زبان دوم، احساس نام دارد. آن که می‌خواهد با قرآن آشنا

گردد و بدان انس بگیرد، می‌باید با این دو زبان، هر دو آشنایی

داشته باشد و هر دو را در کنار هم مورد استفاده قرار دهد.

تفکیک این دو از هم، مایه بروز خطا و اشتباه و سبب خسران و

زبان خواهد بود. ۱۴

قرآن، زبان فطرت است. با این حس شریف و برتر، سر و کار دارد.

ی با زبان
و دل قرآن

قرآن، با نوای آسمانی و آهنگ خوش خود، با فطرت الهی انسان سخن می گوید و آرام آرام، به آن راه می یابد و بر کانون آن چیره می گردد و چتر خود را بر آن می گستراند.

چون چنین است و آهنگ آن، فطرت را برمی انگیزاند، به حرکت درمی آورد و سرخوشانه آن را به آبشخور توحید می کشاند، قرآن، خود، سفارش می کند که او را آهنگین و حزین بخوانند.

ائمه اطهار، این پیام را به جان نیوشیدند و با موسیقی و نغمه های خوش و رستاخیز آفرین قرآن، در دلها شور می انگیزتند و اشکها را از چشمه چشمها جاری می ساختند:

«ائمه (ع) قرآن را با چنان شوری می خواندند که رهگذرانی که

صدای آنها را می شنیدند، بی اختیار می ایستادند و متقلب

می شدند و می گریستند.»^{۱۵}

همین موسیقی بود که از مردمان وحشی، بیابان گرد، بی شفقت، درنده خوی، کینه توز، نامهربان با یکدیگر، با دشمنیهای کهنه و التیام ناپذیر، مردمانی رام و مهربان، نوع دوست و سر به فرمان حق ساخت که مایه شگفتی جهانیان شد.

این موسیقی شگفت، از دل قومی سنگدل و صخره های سخت و نفوذناپذیر و قلبهای سخت تر از سنگ خارا، که دختران خود را زنده به گور می کردند، دریدن شکم کسان قبيله های رقیب پیشه شان بود و آن را افتخار می انگاشتند، و به جز خون ریزی، شمشیر و نبرد، دژم چهرگی و خشماگینی، چیزی نمی شناختند و راه و رسمی نداشتند، چشمه هایی رویاند، تادنیا دنیاست و برپا، دوستی و مهربانی و مهرورزی، صلح و آشتی، محبت و عشق از آنها جاری است.

این موسیقی، همان موسیقی است که سران شرك را شبانه و به دور از چشم دیگران، برمی‌انگیزاند و به در خانه رسول خدا (ص) می‌کشاند تا بشنوند، بنیوشند و از آن سرشار شوند.

این موسیقی، همان موسیقی است که بزرگ‌ترین، چیره‌دست‌ترین موسیقی سرای قرآن، حضرت امیر (ع) وقتی آن را برای همام سراید، چنان روح و جان او از حالی به حالی شد، برانگیزانده شد و اوج گرفت که نتوانست کالبد و تن خاکی خود را پرتابد، از تن خاکی جدا شد و در ملکوت به پرواز درآمد.

«قرآن بر موسیقی خاص خودش تأکید زیادی دارد. موسیقی‌ای که اثرش از هر موسیقی دیگر در برانگیختن احساسات عمیق و متعالی انسان، بیش‌تر است. قرآن خود، به مؤمنین دستور می‌دهد تا مقداری از شب را به تلاوت قرآن مشغول باشند و در نمازهای خود در همان حالی که به خدا متوجه‌اند، قرآن بخوانند»^{۱۶}

شهید با این موسیقی، با این فن و هنر آشنا بود. می‌دانست کی و در چه لمحه‌ای و با چه لحنی آیه‌های رستاخیز‌آفرین قرآن را بسراید، تا از مردمانی خمود، به کنج انزوا نشسته، دست از آرمانها و هدفهای متعالی و عزت‌آفرین شسته، در خواب غفلت فرو رفته، از ترس ذلت، ذلت را به تن خریده و از ترس مرگ، به آغوش مرگ خزیده، قهرمانان و رایت‌افرازان و حماسه‌آفرینان بی‌باک بسازد، تا ستم را برچینند و رایت حق را برافرازند.

ایمان داشت که قرآن با موسیقی روح‌افزای خود، همان‌گونه که در صدر اسلام شور آفرید و از عربان بدوی، مجاهدان نستوه ساخت که درباره‌شان گفته‌اند: «حملوا بصائرهم علی اسیافهم» امروز هم می‌شود از مردم هر

سرزمینی یلان و قهرمانانی ساخت که پنجه در پنجه پولادین ستم پیشگان اندازند و بر زمین شان افکنند و روز را بر شب آفرینان، شب تار سازند.

استاد شهید، از جایگاه عالم، مصلح و روشنفکر دینی، وقتی که به مطالعه امت اسلامی پرداخت، دریافت به بیماریهای مهلکی گرفتار آمده است و این بیماریها، چنان بر جان او چیره اند که قدرت اندیشیدن را از او گرفته اند، زانوان اش را خمانده و راه هرگونه حرکت و خیزش را بر او سد کرده اند.

به درمان برخاست. راه های گوناگون درمان امت اسلامی و انسان مسلمان را از نظر گذراند، تا به این نتیجه رسید، داروی درد جانکاهی که امت اسلامی گرفتارش آمده است، باید در کوثر زلال قرآن جست و از آن، ساغر ساغر برگرفت و به کام اش فرو ریخت، تا شفا بیابد و از بستر ذلت برخیزد و راه تعالی را پیش بگیرد.

استاد چون به این اوج رسید، برگ برگ کتاب اندیشه خود را با آیه های نورانی و شفا بخش، رخوت زدا و بیدار کننده قرآن، آگند و با شمیم روح افزای آن در هر جمع، محفل و مجلسی که حضور می یافت، روحها و روانها را از بستر بیماری برمی خیزاند و به پروازشان درمی آورد.

مشعل این حرکت و اوج گیری و قرآن محوری را در ارائه اندیشه و رویارویی با اندیشه های مادی و غیر مادی ویران گر، خرافی و عقل ستیز در هنگامه ای برافروخت که مغزهایی به کار بودند و دستهایی در تلاش، تا بین تشنگان حقیقت، دوستداران نغمه های ناب و روح انگیز، با قرآن جدایی بیفکنند و جامعه را از شعاع قرآن دور کنند. قرآنی که ظاهرش حکمت است و باطن آن، چشمه های دانش و ظاهرش زیبا و باطن آن بسان دریا ژرف. قرآنی که شگفتیهای آن بر شمرده نمی شود و تازگیهای آن کهنه نمی گردد.^{۱۷}

استاد شهید برخاست تا مردم و جامعه را با حکمت‌های قرآن آشنا سازد و به عمل به آنها برانگیزاند، چشمه های دانش را به دشت سینه ها سریان دهد و زیباییها و شگفتیهای آن را بنمایاند و با تازگیهای آن، جان و روح مردمان را شاداب سازد و غبار کهنگیها را بزدايد، تا امت اسلامی بتواند بهنگام بیماریهای خود را درمان کند و در پناه قرآن، فتنه ها را از سر بگذراند.

مجتبی احمدی

پی نوشتها:

۱. خاتمیت، استاد شهید مرتضی مطهری/ ۱۵۲، صدرا، به نقل از عبرن اخبار الرضا/ ۲۳۹، چاپ سنگی.
۲. نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، خطبه ۱۵۶.
۳. کافی، کلینی، ج ۱/ ۶۲-۶۳، دارالتعارف، بیروت، نقش ائمه در احیاء دین، سید مرتضی عسکری، ج ۲۰/ ۱۱، ۲۲.
۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۹.
۵. همان، خطبه ۲.
۶. همان، خطبه ۱۵۴.
۷. همان، خطبه ۱۰۹.
۸. سوره نحل، آیه ۴۴.
۹. سوره جمعه، آیه ۲.
۱۰. آشنایی با قرآن، شهید مرتضی مطهری، ج ۱ و ۲/ ۲۱، صدرا.
۱۱. جاذبه و دافعه علی (ع)، شهید مرتضی مطهری/ ۱۸۳، انتشارات اسلامی.
۱۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۷.
۱۳. خاتمیت، شهید مرتضی مطهری/ ۱۲۷-۱۲۹، صدرا.
۱۴. آشنایی با قرآن، ج ۱ و ۲/ ۳۵.
۱۵. همان/ ۳۷.
۱۶. همان/ ۳۹.
۱۷. اصول کافی، ج ۱/ ۵۹۹.